

کیمیاکان

در مطلب حاضرنویسنده با بررسی لغوی و معنایی واژه «**آمی**» فلسفه و چرایی امی بودن پیامبر را براساس آیات قرآن تبیین کرده است.

واژه «آمی» به شکل های «آمی»، «آمئین» و «آمئین» شش بار(۱) در قرآن وارد شده و در همه جا مقصود از آن یک چیز بی‌نیست و آن انسان یا انسانهایی است که به همان وضع که از مادر متولد شده‌اند، باقی بمانند و مقصود از بقا به همان کیفیت، این است که وضع او نسبت به خواندن و نوشتن تغییر نکند و اگر در روزهای نخستین قادر به خواندن و نوشتن نبود به همان حالت باقی بماند و وضعیت دیگرگون نگردد؛ در زبان عرب به چنین وضع دست نخورده و دگرگون نگشته ای، «شبهه» و به شخص آن «آمی» می گویند و مفهوم «آمی» در زبان فارسی «درس خوانده» و مفهوم دور از واقع آن در زبان عامیانه «بی سواد» است؛ اما از آنجا که تعبیر اخیر، دور از مفهوم واقعی آن می باشد و تا حدّی اهانت به ششمار می رود، باید از به کار بردن آن جداً خودداری کرد و در تفسیر معنای «آمی» وترجمه آیات، مژده جمع آیات، مبرازند.
قرآن در دو مورد، پیامبر گرامی اسلام(ص) را به لفظ «آمی» توصیف می کند و می رساند که او پیش از بعثت تا لحظه نزول آیات «آمی» بوده است؛ آنجا که می فرماید:«آنان که پیروی می کنند از فرستاده خدا، پیامبر «آمی» که نبوت وصفات ونشانه های او را در تورات وانجیل که نزدشان هست می یابند، آنان را به نیکی فرمان می دهد و از بدی‌ها باز می دارد، پاکیزه‌ها را بر آنها حلال وپلیدی‌ها را بر آنان تحریم می کند ، بارهای سنگین (تکالیف شاق) ورنجبرهایی را که بر آنها بود می برد، آنها را که به او ایمان آورده‌اند، او را گرامی داشته وپاری نموده‌اند و از نوری که به او نازل شده پیروی کرده اند، آنان رستگاراند.»(۲)

دلایل ده گانه نبوت در قرآن

خداوند در این آیه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) را با صفت «دهگانه»(۳) که بخش اعظم از دلایل نبوت وگواه صدق ادعای او را تشکیل می دهد،توصیف می کند و یادآور می‌شود که او صفاتی به شرح یاد شده در زیر دارد:

۱- رسول.
۲- نبی.
۳- آمی.
۴- نشانه‌هاوند از تورات وانجیل نوشته شده ه.
۵ به نیکی‌ها فرمان می دهد.۶ از بدی‌ها باز می دارد.
۷. پاکیزه‌ها را حلال می شمرد.
۸. پلیدی‌ها را تحریم می کند.۹. بارهای سنگین را بر می دارد.
۱۰. رنجبرها را می کندش این اوصاف دهگانه، جز دو وصف نخست، همگی دلالت صحت نبوت و به شمار می روند ودر هیچ یک از آیات قرآن، گواه های حقیقت او، یکجا بسان این آیه مورد بحث، وارد نشده است. گویی آیه می خواهد جهانیان را با براین ادعای او آشنا سازد وگوید که دلایل نبوت او این است که:

۱. او یک فرد اتی ودرس خوانده است وبا این حال کتابی آورده است که جهانیان را بیساری مقابله با آن نیست و احدی در عظمت تعالیم وکتاب و تردید ندارد و از نظر محاسبات عقلی محال است انسان درس خوانده وپوورش یافته در محیط جیل وندانی، از نزد خود ـ بدون استمداد از غیب ـ خلاقی یک چنین تکالیم و پدید آورنده یک چنین کتاب با عظمتی باشد.

۲. صفات و خصوصیات ونبوت او در کتابهای تورات و انجیل که هم اکنون نزد بیروزان آنها موجود است نوشته شده است و آوردگان آن دو کتاب از رسالت او گزارش داده‌اند. چنانکه می فرماید:«مردم‌من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستیم، خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن است وخرابید از او نیست، زنده می کند ومی میراند، به خدا و فرستاده او ـ پیامبر «آمی» ای که به خدا وکلمات او ایمان دارد ـ ایمان بیابید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»(۴)

گواه روشن بر اینکه مقصود از «آمی» فرد درس خوانده است آیه زیر می باشد: «وَمِمَّنْ آمَنُوا لَنْ نَقُولَهُمُ الْكُفَّارَ إِلَّا آمَنُوا وَ إِن هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(۵) برخی از آنان (یهود)، آمی هستند که از کتاب «تورات» گرفته، جز یک مشت آرزو«چیزی نمی دانند بلکه فقط گمان می کنند (که می دانند).

جمله «لا یمعلمن» که پس از «نبیین» وارد شده مفسر کلمه قبلی می باشد، یعنی گروهی از یهود درس نخوانده‌اند که از واقعیت تورات و محتوای آن جدا نمی باشند وکتاب واقعی از آن محرف آن نمی زنی دهند و چون «آمی» هستند انگاهی ایست کتاب به صورت آرزو درآمده است. در آیه بعد می فرماید:«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكُتُوبَ بَأَیْدِهِمْ لَنْ نَقُولَهُنَّ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا تَكْوِينًا وَهَذَا قَوْلٌ لِّهَمَّ مَّا كُنْتُمْ بَأَیْدِهِمْ يُؤَلِّفُونَ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»(۶) ولی بر کسانی که کتاب (تورات) را به دست خود می نویسند سپس آن را به خدا نسبت می دهند و می گویند(این کتاب از جانب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که دستهای آنان نوشته

شیعه باید فلسفه و سبک زندگی خود را از امامان معصوم(ع) بیاموزد و بدان پایبند باشد. اگر به آموزه‌های پیشوایان معصوم(ع) عمل نشود، زندگی بسیار شیرین و آسان می‌شود و خوشبختی دنیا و آخرت تضمین می‌گردد.
نویسنده در این مطلب با مراجعه به یکی از آموزه‌های امام حسن مجتبی(ع)روش‌های پیشنهادی آن حضرت برای داشتن زندگی سالم و رسیدن به خوشبختی در تبیین کرده است.

سلامت در زندگی، ضامن خوشبختی دنیا و آخرت
هر کسی دوست دارد زندگی سالم و سعادت‌مندی داشته باشد؛ زیرا سلامت در زندگی، خوشبختی در دنیا و آخرت را تضمین می‌کند. این سلامت همان چیزی است که خداوند در وصف برخی از پیامبرانش می‌فرماید: و سلام علیه یوم ولد و یوم میموت و یوم یبعث حیاه؛ سلام بر او روزی که متولد شد و روزی که می‌مرد و روزی که زنده بازآید(سوره بقره، آیه ۱۱۵)
کسی که به چنین سلامتی در سه مرحله از مراحل اساسی زندگی‌اش دست یابد خوشبختی دنیا و آخرت را برای خود رقم زده است؛ زیرا اینها سه مرحله انتقال از نشئه و عالمی به عالمی دیگر است. کسی که سلامتی دنیا نداشته باشد یا خیال راحت به آخرت می‌رود و سلامتی که مراحل می‌گذرد و فرشتگان خداوند به استقبال وی خواهند آمد و با سلام او را وارد بهشت می‌کنند.(رع، آیه ۲۴، نحل، آیه ۳۲)

اما سالم ماندن در زندگی بسیار سخت و دشوار است؛ زیرا عوامل بسیاری در سلامت انسان نقش دارند که شامل اموری چون وراثت، محیط اجتماعی، فرهنگ زمانه و مانند آن است. اینکّه انسان تولدی سالم داشته باشد نیازمند آن است که والدین، سالم باشند و اگر به دره دلیلی مشکلی داشته باشند

خداوند در آیات قرآن بیان می‌کند که بسیاری از مردم از علم حتی در درجه یقین آن بهره‌مند هستند، ولی از عقل بهره‌ای ندارند و از همین رو گرفتار سفاکت می‌شوند.

این مشکل و بیماری به فرزندان نیز سرایت می‌کند. به عنوان نمونه امام صادق(ع) می‌فرماید: کُتِبَ الخَرامَ یَئِیْسَ فی الذَّریَهِ؛ درآمد حرام در فرزندان اثر (ناطولب) می‌گذارد و سلامت و هدایت آنها را دچار مشکل می‌کند. (وسائل‌الشعبه، ج ۱۲، ص۱۵)
خداوند نیز در آیه ۲۷ سوره نوح درباره والدین و جامعه فاسد می‌فرماید: و لایلدوا إلا فاجرا کفارا؛ نمی‌زایند مگر فاجر و بسیار کافر. به این معنا که چون خودشان از نظر فکری و اعتقادی کفر می‌ورزند و از نظر رفتاری فجور دارند فرزندانِ جز با این دو خصوصیت نمی‌زایند.

بنابراین، سالم ماندن نیازمند تقصیبات و رفع موانعی است که باید به آنها توجه داشت. البته برخی در اختیار آدمی است و برخی دیگر بیرون از اختیار آدمی است؛ با این همه از آنجا که فطرت انسان بر حالت اعتدال است و خداوند فطرت را بویژه در حوزه سلامت اعتقادی و رفتاری برای همه تضمین کرده است می‌توان امید داشت که اختیار برای آدمی برای انتخاب درست فراهم است؛ زیرا فطرت آدمی در هر حال، زنده و بیدار است و در قالب‌های گوناگون چون وجدان، به آدمی نهیب می‌زند و به عنوان نفس لومه و سرزنشگر عمل می‌کند. (قیامت، آیه ۲)

بر اساس آیات قرآن همه انسان‌ها از این حق اختیار و آزادی در انتخاب برخوردارند و همین فطرت الهی به آنان چنین اختیاری را داده است که می‌توانند آن را در حد میان حق و باطل و خیر و شر انتخاب داشته باشند. (شمس، آیات ۷ تا ۱۰)
انسان، آیت (۳) همین انتخاب‌های آدمی است که شاکله، شخصیت، هویت و ماهیت واقعی او را می‌سازد.(اسراء، آیه ۸۴)

از نظر قرآن هر چند که در کلیت دو راه اساسی (بله، آری) و (نه، برای آدمی است که میان کفر و ایمان (انسان، آیه ۳)، هدایت و ضلالت، حق و باطل و مانند آنهاست؛ اما همین راه هدایت دارای راه‌های سالم و فریب‌ناز است که هر که در کسی از آنجا آغاز کند و در نهایت به صراط‌مستقیم و بزرگراه راست و مستقیم می‌رسد، خداوند از این راه‌ها به عنوان «سبیل‌السلام» یاد کرده است.(مائده، آیه ۱۶، ابراهیم، آیه ۱۲)
با این همه خداوند تصریح دارد که انسان باید همواره کاری کند تا در صراط مستقیم هدایت قرار گیرد و از آن بیرون نرود؛ زیرا این بزرگراهی است که مستقیم آدمی را به مقصد می‌سازد و مشکلاتی که در راه‌های کوچک است در این بزرگراه وجود ندارد.

انسان در زندگی می‌تواند از روش‌هایی استفاده کند که همانند قرار

روای بر آنها از چیزی (غذایی) که کسب می‌کنند.»

مطالعه این دو آیه جای تردید باقی نمی‌گذارد که آمی در آیه به معنی کسی است که قادر به خواندن ونوشتن نیست وقرآن، اُمت یهود را بر دو گروه تقسیم می‌کند:

۱. گروه درس خوانده که از تورات چیزی نمی‌دانند.
۲. گروه درس خوانده که از سوسا خود سوساستفاده کرده و به تکثیر تورات محرف می‌بردارند تا از این طریق پولی به دست آورند، واگر گروه نخست، قدرت خواندن ونوشتن داشتند فریب تحریف گروه دوم را نمی‌خوردند وصحیح را از باطل تمیز می‌دانند.

فلسفه آمی بودن پیامبر اکرم (ص)

جامعه «آمی» ودرس خوانده عرب جاهلی، در برابر معجزه بزرگ پیامبر(قرآن) شگفت زده وهیج و میهوت شده بود. آنان هرگز باور نمی‌کردند که به فردی از خودشان

فلسفه

قرآن در این آیه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) را با صفت «دهگانه»(۳) که بخش اعظم از دلایل نبوت وگواه صدق ادعای او را تشکیل می دهد،توصیف می کند و یادآور می‌شود که او صفاتی به شرح یاد شده در زیر دارد:

۱- رسول.
۲- نبی.
۳- آمی.
۴- نشانه‌هاوند از تورات وانجیل نوشته شده ه.
۵ به نیکی‌ها فرمان می دهد.۶ از بدی‌ها باز می دارد.
۷. پاکیزه‌ها را حلال می شمرد.
۸. پلیدی‌ها را تحریم می کند.۹. بارهای سنگین را بر می دارد.
۱۰. رنجبرها را می کندش این اوصاف دهگانه، جز دو وصف نخست، همگی دلالت صحت نبوت و به شمار می روند ودر هیچ یک از آیات قرآن، گواه های حقیقت او، یکجا بسان این آیه مورد بحث، وارد نشده است. گویی آیه می خواهد جهانیان را با براین ادعای او آشنا سازد وگوید که دلایل نبوت او این است که:

۱. او یک فرد اتی ودرس خوانده است وبا این حال کتابی آورده است که جهانیان را بیساری مقابله با آن نیست و احدی در عظمت تعالیم وکتاب و تردید ندارد و از نظر محاسبات عقلی محال است انسان درس خوانده وپوورش یافته در محیط جیل وندانی، از نزد خود ـ بدون استمداد از غیب ـ خلاقی یک چنین تکالیم و پدید آورنده یک چنین کتاب با عظمتی باشد.

۲. صفات و خصوصیات ونبوت او در کتابهای تورات و انجیل که هم اکنون نزد بیروزان آنها موجود است نوشته شده است و آوردگان آن دو کتاب از رسالت او گزارش داده‌اند. چنانکه می فرماید:«مردم‌من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستیم، خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن است وخرابید از او نیست، زنده می کند ومی میراند، به خدا و فرستاده او ـ پیامبر «آمی» ای که به خدا وکلمات او ایمان دارد ـ ایمان بیابید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»(۴)

گواه روشن بر اینکه مقصود از «آمی» فرد درس خوانده است آیه زیر می باشد: «وَمِمَّنْ آمَنُوا لَنْ نَقُولَهُمُ الْكُفَّارَ إِلَّا آمَنُوا وَ إِن هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(۵) برخی از آنان (یهود)، آمی هستند که از کتاب «تورات» گرفته، جز یک مشت آرزو«چیزی نمی دانند بلکه فقط گمان می کنند (که می دانند).

جمله «لا یمعلمن» که پس از «نبیین» وارد شده مفسر کلمه قبلی می باشد، یعنی گروهی از یهود درس نخوانده‌اند که از واقعیت تورات و محتوای آن جدا نمی باشند وکتاب واقعی از آن محرف آن نمی زنی دهند و چون «آمی» هستند انگاهی ایست کتاب به صورت آرزو درآمده است. در آیه بعد می فرماید:«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكُتُوبَ بَأَیْدِهِمْ لَنْ نَقُولَهُنَّ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا تَكْوِينًا وَهَذَا قَوْلٌ لِّهَمَّ مَّا كُنْتُمْ بَأَیْدِهِمْ يُؤَلِّفُونَ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»(۶) ولی بر کسانی که کتاب (تورات) را به دست خود می نویسند سپس آن را به خدا نسبت می دهند و می گویند(این کتاب از جانب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که دستهای آنان نوشته

از جانب خدا، کتاب با عظمتی وحی شود که به مردم بیهم و نوید دهد، چنانکه قرآن از انسان نقل می‌کند: «كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا إِنَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ لَهُمْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ بِهِمْ»(۱) آیا برای مردم مایه شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادم می که مردم را با ایمان را بشارت دهد که برای آنها نزد پروردگارشان سابقه نیکو و با منزلت نیک است.
تلاش عرب جاهلی این بود که معجزه قرون و اعصار (قرآن) را به گونه ای توجیه کنند که ارتباطی به جهان غیب وآمورش الهی نداشته باشد و در این مورد به

گرفتن در بزرگراه مستقیم هدایت انسان را بی‌کوچک‌ترین مشکل به مقصد می‌رساند. همه امامان(ع) بر آن هستند تا این روش‌های اساسی و مهم را به مردمان بیاموزند و آنان را در مسیر بزرگراه‌ها قرار دهند.

سه‌گانه‌های ارزشی و اساسی برای زندگی

امام حسن مجتبی(ع) به سبب یکی از این پیشوایان درباره برخی از روش‌های مهم و اساسی که انسان می‌تواند به عنوان مصداقی از مصادیق حرکت در بزرگراه هدایت و سلامت از آن بهره گیرد می‌فرماید: «خُشِنَ السُّؤَالُ نِصْفَ الْعِلْمِ وَثَمَرُهُ الْإِنْسَانُ نِصْفَ الْعَقْلِ وَالْقَلْبُ نِصْفَ الْعَمَلِ وَنِصْفَ الْعَمَلِ نِصْفُ الْحَيَاةِ وَنِصْفُ الْحَيَاةِ نِصْفُ الْمَوْتِ»؛ پرسش صحیح و نیکو، نیمی از دانش است، سازش و مدارا کردن با مردم نیمی از تدبیر و اندیشه انسانی است، میانه‌روی در زندگی، نیمی از مخارج انسان را می‌کاهد. (شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص۳۳۳ چهار جلدی)

۱. روش دانایی: شکی نیست که انسان در هر کاری نیازمند علم و دانش است و اگر دانشی نباشد انسان انگیزه‌های برای حرکت و نیز حرکت درست و صحیح در زندگی نخواهد داشت. این علم و دانش است که هم به انسان انگیزه زندگی و حرکت می‌دهد و هم کمک می‌کند تا در مسیر درست

معارف
Maaref@Kayhan.ir

مفهوم «آمی» در زبان فارسی «درس نخوانده» و مفهوم دور از واقع آن در زبان عامیانه «بی‌سواد» است؛ اما از آنجا که تعبیر اخیر، دور از مفهوم واقعی آن می باشد و تا حدّی اهانت به ششمار می رود، باید از به کار بردن آن جداً خودداری کرد و در تفسیر معنای «آمی» وترجمه آیات، مژده جمع آیات، مبرازند.



تفسیرهایی می‌برداشتند.
قرن درباره یکی از بندهای خام آنان می‌گوید: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا آفْسٌ أَفْرَبَهِ وَ آفَاتُهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا»(۲) گروه کافر گفتند که این قرآن دروغی بیش نیست که در دوع آن را به خدا بسته است و گروهی او را در این کار پاری کرده اند، حقّاً که سخن بی‌اساس وراوایی گفته‌اند.
«فَوَيْلٌ لِلسَّاعِطِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّغْوِ الْآسِفِ الَّذِي كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْعَمَلَهُاتِ الَّتِي لَا تُنْفَعُكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْعَمَلِ وَ كُنْتُمْ تُكْرَهُونَ الْعَمَلَ الَّذِي يُنْفَعُكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْعَمَلِ وَ كُنْتُمْ تُكْرَهُونَ الْعَمَلَ الَّذِي كُنْتُمْ تُحِبُّونَ»(۳) بگو، اگر خدا می‌خواست من آیات را بر شما نمی‌خواندم وشما را از آن آگاه نمی‌کردم، من مذتبا پیش از این در میان شما زندگی کرده ام، آیا نمی‌اندیشید.

یعنی اگر فکر می‌کنید قرآن از تراوشهای فکر من است ودر سایه آشنایی با

خواندن ونوشتن و ارتباط با علما و دانشمندان دست به تألیف چنین کتابی زده‌ام و هم اکنون به درخواست شما باید آن را تبدیل کنم، چه بهتر به زندگی پیشین من بگردید، اگر من دارای چنین قدرتی بودم، باید بسیاری ازمطلب این کتاب را در دوران قبل از بعثت، بنامه ودر محافل ومجالس نمونه‌هایی از آن، تراوش کرده باشم، در حالی که چهل سال در میان شما زندگی کرده ام و از من چیزی در این رابطه مشاهده کرده اید؛چرا درست نمی‌اندیشید؟

در اینجا به روشنی ثابت می‌گردد که پیامبروی یک رشته مصالح اجتماعی قبل از بعثت با مسئله خواندن ونوشتن آشنایی نداشت و او یک فرد اتی بود هرگز نه نزد کسی برای آموزش زانو زده بود، و نه از طریق غیب با خواندن ونوشتن آشنا شده بود.

زیرا اگر از ناحیه غیب هم با آن دو آشنا بود، هرگز قرآن، او را به لفظ «آمی» توصیف نمی‌کرد، زیرا در این صورت(هرچند این نکتی علیه تبرکاً و اصیلاً«(۴) گفته‌قرآن افسانه‌های پیشینیان است که آنها را نوشته (ویا برای او نوشته اند) و این داستانها صحیح و شام بر او القا می‌شود.

در این آیات دو نوع تهمت به پیامبر زده شده است:

۱- این کتاب از آن خدا نبوده واقترابی استند که به او بسته شده و او در تنظیم آن در برخی قسمتها از دیگران کمک گرفته است.

۲- این کتاب را از روی کتابهای پیشینیان نوشته است ومطلب آن صیح وشام بر او القا می‌شود.

این آیات و همچنین آیات مشابه، حاکی است که برخی از مشرکان مکّه تلاش می‌کردند که قرآن را تراوش فکریبیم(ص) قلمداد و به دیگران القا کنند که او به کمک گروهی (لایذ بری‌ها و کاهنان) دست به تألیف آن زده است وبا آن مجموعه آیه‌ها زود پروردگارشان سابقه نیکو و با منزلت نیک است.
در چنین شرایطی قرآن به تکذیب این نسبت پرداخته وپه اوجه اجمالی می‌فرماید: «قُلْ أَزَلَّهُ الْوَلَدُ الَّذِي يَكْتُمُ الشُّمُوعَ الْأَرْضِ إِذْ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»(۵)بگو، قرآن را آن

سر هیچ تأثیری در زندگی ندارد. انسان در برابر کسی که به راه‌های آسمان از راه‌های زمین داناتر است نمی‌بایست چنین سوالات و پرسش‌های بی‌فایده و بی‌ارزشی را مطرح کند. بسیاری از مردم وقتی عالم و دانشمندی را می‌بینند به جای طرح پرسش‌های اساسی و مفید و سازنده که سرنشوت‌بخش یا اشخاص از تعبیر می‌دهد، به طرح پرسش‌های بی‌مایه می‌پردازند که موجب دلخوری عالم و بسیاری از شنوندگان می‌شود. بنابراین نصف دانایی در آن است که سوال استخوان دار و مفید و سازنده طرح شود. کسی که سوال‌های بی‌ارزش و بی‌معنایی را طرح می‌کند دشمنان می‌دهد که فردی نادان است.

طرح سؤال نیک از سوی افراد بهترین گواه برای شناخت و شناسایی افراد

از نظر دانایی است؛ زیرا کسی که پرسشی نیک طرح می‌کند نشان می‌دهد

که چیزی را دریافت کرده و می‌خواهد آن را تمام کند. پس بخشی از پاسخ

و دانایی را باید در همان پرسش دقیق و صحیح دانست. بی‌خود نیست که

می‌گویند: «ما سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد»؛ زیرا با طرح

پرسش‌هایی که از سوی اشخاص می‌شود می‌توان میزان درک و دانایی و عقل

و خردمندی شخص را نیز به دست آورد. انسان اگر بخواهد زندگی سالم و

خوبی را برای خود و دیگران رقم زند باید در حوزه دانش و علم به اموری

روش‌های ۳ گانه در سبک زندگی سالم

از نگاه امام حسن (ع)

مهدی فرخی

بهرزاد که مفید و سازنده برای خود و دیگران و کسب سلامت و سعادت دنیوی و اخروی باشد.

۲. روش خردمندی: در آموزه‌های اسلام میان علم و عقل جمع می‌شود؛ زیرا علم و عقل هر کدام به تنهایی کفایت نمی‌کنند، بلکه باید علم و عقل با هم در کنار هم باشند. خداوند در آیات قرآن بیان می‌کند که بسیاری از مردم از علم حتی در درجه یقین آن بهره‌مند هستند، ولی از عقل بهره‌ای ندارند و از همین رو گرفتار سفاکت می‌شوند. البته این بدان معنا نیست که خداوند به آنان عقلی نداده است؛ چرا که اصولاً تکلیف، به اموری مشروط است که ششامل عقل و بلوغ و اختیار و علم است و خداوند هرگز از کسی تکلیفی چون عبادت را نمی‌خواهد مگر آنکه این عوامل در او فراهم باشند؛ پس اگر می‌گوید ایشان با آنکه علم داشتند، ولی بخاطر سفاکت و بی‌خردی، آموزه‌های دینی و شریعت را نپذیرفتند و به اختیار خویش کنار نهادند (نمل، آیه ۱۴) به این معناست که ایشان از عقل خویش بهره‌ی نمی‌برند و آن را به کار نمی‌اندازند و تعقل نمی‌ورزند.

سفاکت؛ نتیجه بی‌خردی
از نظر آموزه‌های قرآنی خردمندی و تعقل باید در همه امور زندگی یک اصل اساسی باشد؛ زیرا انسان بدون خردوی نمی‌تواند زندگی سالم و خوشبختی داشته باشد؛ از همین‌رو خداوند کسانی را که بی‌خرد هستند و خردوری ندارند و عقل خویش را همان‌طور بی‌فایده گذاشته‌اند، به عنوان انسان‌های بی‌شعور معرفی می‌کند که قلب خود را بسته و مهر کرده‌اند و به جاری کارهای صالح و اصلاح امور به کارهای فاسد و افساد امور می‌پردازند. (بقره، آیات ۷ تا ۱۲)

خداوند همچنین بیان می‌کند کسانی که خردوری ندارند و عقل خود را به کار نمی‌گیرند و دچار سفاکت هستند، از دین اسلام و آیین حق و شریعت محروم می‌شوند.
امام حسن مجتبی(ص) در توصیه خویش به این نکته توجه می‌دهد که انسان می‌تواند کاری کند تا هزینه یا درآمد هماهنگی داشته باشد و موجب اذیت و آزار مدیریت خانواده نشود. از نظر ایشان میانه‌روی در هزینه‌های زندگی، بلکه جامعه است.

و سازنده برای اوست و به سلامت و سعادت زندگی‌اش کمک می‌کند، خود هنری است که باید بیاموزد و بداند.
از نظر امام حسن مجتبی(ع) هم باید سؤال، نیک باشد و هم طرح آن به شکل نیکی انجام گیرد. اینکه ایشان می‌فرماید پرسش نیک نیمی از دانش است، از آن روست که اگر پرسش به خوبی طرح نشود پاسخ که دریافت می‌شود نمی‌تواند مفید و سازنده معلومی باشد. انسان باید پرسشی کند که از ویژگی نیک برخوردار باشد و آثار و برکات پاسخ در زندگی‌اش نمودار شود. اینکه برخی در برابر امیرمومنان(علی) که به جای آنکه پرسش‌های نیک مطرح کنند، از آن حضرت (ع) می‌خواهند تا شماره موهای سر آنان را بیان کند، از مصادیق پرسش بد و نادرست و ناروا است؛ زیرا این آگاهی نسبت به موهای

کسی فرو فرستاده که از نهان آسمانها و زمین آگاه است. او آمرزنده ومهربان می‌باشد.»
قرآن در سوره عنکبوت به طور تفصیل به ردّ این اندیشه پرداخته و با لحن قاطع می‌گوید: «وای پیامبر تا نزول وحی هرگز نه کتابی می‌خواندی ونه خطی می‌نوشتی، در این صورت چگونه می‌توان گفت که این کتاب تراوش فکر تو است، یا آن را از کتابهای پیشینیان نوشته‌ای؟» و «مَا كُنْتُ نَتَلُوهُ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا أُعَلِّمُ بَيْتِيكَ إِذًا لِآيَاتِ الْمُبْتَلِينَ»(۱)؛ تو هرگز(از دوران کودکی تا لحظه نزول وحی) نه کتابی را می‌خواندی ونه با دست چیزی را می‌نوشتی، (زیرا اهل خواندن و نوشتن نبودی)؛ در این صورت باطل گرایان در کتاب تو به شک می‌فانند(و آن را محصول تراوش فکر تو و یا نگارش از کتابهای پیشینیان می‌انگشاند).

اگر پیامبر اکرم (ص) مدتی در دوران کودکی گرد کتاب می‌گشت و همچون کودکان ناآموز ودانش‌آموز، مشفق می‌کرد، آیا می‌توانست پس از نزول قرآن چنین ندایی را در مکه در میان گروهی که از تمام خصوصیات زندگی وی آگاهی داشتند، سرسده؟ و با ندایی رسا بگوید: مردم همه شما می‌دانید که من پیش از بعثت اصلاً کتابی نخوانده ام و خطی ننوشته‌ام، چگونه می‌گویید من مضامین آیات قرآن را از کتابهای دیگران گرفته ام؟

در زبان عربی اگر کسی بگوید: «ها جائتني مِنْ أَحَدٍ» ولفظ «مِنْ» را که زائد است بکار برد منظور، تأکید شمول نغی است، یعنی هیچ‌کس نیامد و فرق میان جمله مزبور و جمله «ها جائتني أَحَدٌ» این است که در دومی می‌توان احتمال داد که یکی دو نفر آمده، ولی متکلم روی مسامحه، امدن آنها را به حساب نیآورده است. عرب برای نغی این احتمال رسا لفظ «أحد» لفظ «مِنْ» می‌آورد تا نغی، واقعی وحقیقی باشد.
آیه یاد شده از این قبیل است و در آن برای رفع هرواح احتمال لفظ «مِنْ» آورده شده تا نغی به صورت استعراق واقعی باشد، یعنی: «هیچ کتبی نغی را نمی‌خواندی ونمی‌نوشتی.»

قرآن نه تنها در این مورد به ردّ این اندیشه پرداخته، بلکه در آیه دیگر به پیامبر دستور می‌دهد که زندگی خود را به رخ مردم بکشد و بگوید: مردم من عمری در میان شما بوده ام و کیفیت زندگی من برای شما روشن است، چگونه به من می‌گویید این قرآن را عوض کنید؟« قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أُنزِلُكُمْ بِهِ فَخْذٌ لِّبَتِّ فَيْكُم عَمْرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»(۲) بگو، اگر خدا می‌خواست من آیات را بر شما نمی‌خواندم وشما را از آن آگاه نمی‌کردم، من مذتبا پیش از این در میان شما زندگی کرده ام، آیا نمی‌اندیشید.

یعنی اگر فکر می‌کنید قرآن از تراوشهای فکر من است ودر سایه آشنایی با خواندن ونوشتن و ارتباط با علما و دانشمندان دست به تألیف چنین کتابی زده‌ام و هم اکنون به درخواست شما باید آن را تبدیل کنم، چه بهتر به زندگی پیشین من بگردید، اگر من دارای چنین قدرتی بودم، باید بسیاری ازمطلب این کتاب را در دوران قبل از بعثت، بنامه ودر محافل ومجالس نمونه‌هایی از آن، تراوش کرده باشم، در حالی که چهل سال در میان شما زندگی کرده ام و از من چیزی در این رابطه مشاهده کرده اید؛چرا درست نمی‌اندیشید؟

در اینجا به روشنی ثابت می‌گردد که پیامبروی یک رشته مصالح اجتماعی قبل از بعثت با مسئله خواندن ونوشتن آشنایی نداشت و او یک فرد اتی بود هرگز نه نزد کسی برای آموزش زانو زده بود، و نه از طریق غیب با خواندن ونوشتن آشنا شده بود. زیرا اگر از ناحیه غیب هم با آن دو آشنا بود، هرگز قرآن، او را به لفظ «آمی» توصیف نمی‌کرد، زیرا در این صورت(هرچند این نکتی علیه تبرکاً و اصیلاً«(۴) گفته‌قرآن افسانه‌های پیشینیان است که آنها را نوشته (ویا برای او نوشته اند) و این داستانها صحیح و شام بر او القا می‌شود.

در این آیات دو نوع تهمت به پیامبر زده شده است:

۱- این کتاب از آن خدا نبوده واقترابی استند که به او بسته شده و او در تنظیم آن در برخی قسمتها از دیگران کمک گرفته است.

۲- این کتاب را از روی کتابهای پیشینیان نوشته است ومطلب آن صیح وشام بر او القا می‌شود.

این آیات و همچنین آیات مشابه، حاکی است که برخی از مشرکان مکّه تلاش می‌کردند که قرآن را تراوش فکریبیم(ص) قلمداد و به دیگران القا کنند که او به کمک گروهی (لایذ بری‌ها و کاهنان) دست به تألیف آن زده است وبا آن مجموعه آیه‌ها زود پروردگارشان سابقه نیکو و با منزلت نیک است.
در چنین شرایطی قرآن به تکذیب این نسبت پرداخته وپه اوجه اجمالی می‌فرماید: «قُلْ أَزَلَّهُ الْوَلَدُ الَّذِي يَكْتُمُ الشُّمُوعَ الْأَرْضِ إِذْ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»(۵)بگو، قرآن را آن

سر هیچ تأثیری در زندگی ندارد. انسان در برابر کسی که به راه‌های آسمان از راه‌های زمین داناتر است نمی‌بایست چنین سوالات و پرسش‌های بی‌فایده و بی‌ارزشی را مطرح کند. بسیاری از مردم وقتی عالم و دانشمندی را می‌بینند به جای طرح پرسش‌های اساسی و مفید و سازنده که سرنشوت‌بخش یا اشخاص از تعبیر می‌دهد، به طرح پرسش‌های بی‌مایه می‌پردازند که موجب دلخوری عالم و بسیاری از شنوندگان می‌شود. بنابراین نصف دانایی در آن است که سوال استخوان دار و مفید و سازنده طرح شود. کسی که سوال‌های بی‌ارزش و بی‌معنایی را طرح می‌کند دشمنان می‌دهد که فردی نادان است.

طرح سؤال نیک از سوی افراد بهترین گواه برای شناخت و شناسایی افراد

از نظر دانایی است؛ زیرا کسی که پرسشی نیک طرح می‌کند نشان می‌دهد

که چیزی را دریافت کرده و می‌خواهد آن را تمام کند. پس بخشی از پاسخ

و دانایی را باید در همان پرسش دقیق و صحیح دانست. بی‌خود نیست که

می‌گویند: «ما سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد»؛ زیرا با طرح

پرسش‌هایی که از سوی اشخاص می‌شود می‌توان میزان درک و دانایی و عقل

و خردمندی شخص را نیز به دست آورد. انسان اگر بخواهد زندگی سالم و

خوبی را برای خود و دیگران رقم زند باید در حوزه دانش و علم به اموری

باید در آنجا که مفید و سازنده برای خود و دیگران و کسب سلامت و سعادت دنیوی و اخروی باشد.

۲. روش خردمندی: در آموزه‌های اسلام میان علم و عقل جمع می‌شود؛ زیرا علم و عقل هر کدام به تنهایی کفایت نمی‌کنند، بلکه باید علم و عقل با هم در کنار هم باشند.

خداوند در آیات قرآن بیان می‌کند که بسیاری از مردم از علم حتی در درجه یقین آن بهره‌مند هستند، ولی از عقل بهره‌ای ندارند و از همین رو گرفتار سفاکت می‌شوند. البته این بدان معنا نیست که خداوند به آنان عقلی نداده است؛ چرا که اصولاً تکلیف، به اموری مشروط است که ششامل عقل و بلوغ و اختیار و علم است و خداوند هرگز از کسی تکلیفی چون عبادت را نمی‌خواهد مگر آنکه این عوامل در او فراهم باشند؛ پس اگر می‌گوید ایشان با آنکه علم داشتند، ولی بخاطر سفاکت و بی‌خردی، آموزه‌های دینی و شریعت را نپذیرفتند و به اختیار خویش کنار نهادند (نمل، آیه ۱۴) به این معناست که ایشان از عقل خویش بهره‌ی نمی‌برند و آن را به کار نمی‌اندازند و تعقل نمی‌ورزند.

سفاکت؛ نتیجه بی‌خردی
از نظر آموزه‌های قرآنی خردمندی و تعقل باید در همه امور زندگی یک اصل اساسی باشد؛ زیرا انسان بدون خردوی نمی‌تواند زندگی سالم و خوشبختی داشته باشد؛ از همین‌رو خداوند کسانی را که بی‌خرد هستند و خردوری ندارند و عقل خویش را همان‌طور بی‌فایده گذاشته‌اند، به عنوان انسان‌های بی‌شعور معرفی می‌کند که قلب خود را بسته و مهر کرده‌اند و به جاری کارهای صالح و اصلاح امور به کارهای فاسد و افساد امور می‌پردازند. (بقره، آیات ۷ تا ۱۲)

خداوند همچنین بیان می‌کند کسانی که خردوری ندارند و عقل خود را به کار نمی‌گیرند و دچار سفاکت هستند، از دین اسلام و آیین حق و شریعت محروم می‌شوند.
امام حسن مجتبی(ص) در توصیه خویش به این نکته توجه می‌دهد که انسان می‌تواند کاری کند تا هزینه یا درآمد هماهنگی داشته باشد و موجب اذیت و آزار مدیریت خانواده نشود. از نظر ایشان میانه‌روی در هزینه‌های زندگی